

## جشنواره‌ها



### کیارستمی و «طعم گیلاس»

درباره کیارستمی بسیار نوشته‌اند و گفته‌اند «گاه حتی برخی پا را فراتر گذاشته و درباره شخصیت و خلق و خوی و رفتار و گفتار او نوشته‌اند. یکی به عینک دودی‌اش و یکی رنگ مویش» از سر انصاف گاه استادش نیز خوانده‌اند. گاه «فرصت طلبی که یاد گرفته فیلمهایش را برای آنطرف مرزها بسازد.» با اینحال کیارستمی برای من کیارستمی است و پس، ایرانی‌الاصیل که تمامی نوشته‌ها و ساخته‌هایش رنگ و بوی ایرانی دارد. فیلمسازی ایرانی که به زندگی، سینمایی نگاه می‌کند. فیلمهایش ظاهری ساده دارد و به قول عباس جهانگیریان مانند «اناری است که وقتی آنرا باز می‌کنی هزار دانه و بیج و خمهای بسیار دارد.» نگاه فیلسوفانه‌اش را در تمامی آثارش می‌توان یافت. گنده‌گویی نمی‌کند. آدمی پیچیده هم نیست. تناقض نشود. فیلسوفانه می‌بیند. حرف نمی‌زند. حالا اما سبک و سیاق خود را هم یافته. عباس کیارستمی اکنون صاحب سبک است به این در و آن در نمی‌زند. خودکشی هم نمی‌کند، همین. فقط ببینیم «گیلاسش» چه «طعمی» دارد؟

### طعم گیلاس

ایران - ۱۳۶۷

نویسنده فیلمنامه، تدوین، تهیه‌کننده و کارگردان: عباس کیارستمی  
مدیر فیلمبرداری: همایون پای‌ور  
صدابردار: جهانگیر میرشکاری  
بازیگران: همایون ارشادی، عبدالحسین باقری، افشین بختیاری  
۹۸ دقیقه

آقای بدیمی با اتومبیل خود در سطح شهر تهران بدنبال شخصی می‌گردد تا پس از خودکشی‌اش او را با ریختن چند بیل خاک دفن نماید.  
یک سرباز، یک افغانی و مردی که کارمند موزه حیوانات است از مخاطبین تصادفی او هستند. در نهایت شخص سوم حاضر به انجام این عمل می‌شود. اما ...

### گفتگو با عباس کیارستمی

ترجمه: پریسا جلالی

استاد عباس کیارستمی، فیلم ساز ایرانی با شهرت جهانی، از جانب مرگ به زندگی می‌نگرد.  
عباس کیارستمی را، فیلم‌سازان سراسر دنیا، از کوئنتین تارانتینو گرفته تا آکیرا کوروساوا تحسین نموده‌اند. اکنون کیارستمی نه فقط به عنوان استاد سینمای ایران، بلکه استاد سینمای جهان محسوب می‌شود. او این بار به عنوان داور رقابتی بین‌المللی به فستیوال بین‌المللی فیلم توکیو باز می‌گردد. کیارستمی فیلم تازه خود، طعم گیلاس را به همراه

می‌آورد که با فیلم مارماهی ساخته شوهی ایامورا مشترکاً جایزه نخل طلایی فستیوال کان را به خود اختصاص داده‌اند. در ملاقاتی با ما کورتوشینزکی، فیلم‌ساز و منتقد، کیارستمی از کارش در فستیوال و نقطه نظرانش راجع به سینما سخن گفت.

«زبان اکنون خانه دوم من است. من از طریق فیلم‌هایم در این جا دوستان زیادی پیدا کرده‌ام و وقتی چهره آنان را می‌بینم واقعا احساس می‌کنم در وطن هستم. از آنجا که این بار به عنوان داور انتخاب شده‌ام، وقت آزادم محدود است. داور فیلم‌ها برآستی کار مشکلی است، اما من مشتاقانه انتظار دیدار اشخاص تازه‌ای را از طریق سینما دارم.»

کیارستمی که از زمان انتخاب فیلم «زندگی و دیگر هیچ» در مسابقه بین‌المللی پنجمین فستیوال فیلم، تقریباً هر سال از ژاپن دیدن کرده‌است به قول خود پاینده است. فیلم طعم گیلاس وی که همه بسیار منتظر آن بوده‌اند، در باره مرد میانسانی است که قصد خودکشی دارد.

«به بیانی دقیق‌تر، من فکر می‌کنم شخصیت اصلی فیلم قصد خودکشی ندارد بلکه بسادگی می‌خواهد از زندگی دست بکشد. در دو فیلم قبلی‌ام (زندگی و دیگر هیچ و زیر درختان زیتون) من به حیات انسان، معنای زندگی پرداخته‌ام. در این فیلم نیز، به هیچ وجه قصد نداشتم از خودکشی بگویم؛ این فیلم نیز تصویری از زندگی است. در عین حال، فیلم، تجلیل ساده‌ای از زندگی نیست - من خواستم زندگی را از سوی مرگ ببازم. به همین خاطر، یقین دارم، طعم گیلاس، بدون در نظر گرفتن سن یا نسل خاصی، برای آنانی که درباره حضور مرگ در زندگی‌شان عمیقاً فکر می‌کنند مفهوم ویژه‌ای دارد.»

به گفته خود کیارستمی، انسان این تأثیر را از فیلم می‌گیرد که برخلاف فیلم‌های قبلی وی، تأکید فیلم بیشتر بر تنهایی انسان است تا خوشی‌های زندگی. با این حال، این تأکید به نحوی اغراق‌آمیز بیان نشد. بلکه از گردآوری جزئیات کوچک آشکار گردیده است.

«وقتی ستان بالاتر می‌رود، به نظر می‌رسد مسائل کوچک برایان مهم‌تر از مسائل بزرگ می‌شوند. آنها ذهن شما را اشغال می‌کنند. سینما هم همینطور است. تمرکز روی مشکلات بزرگ اجتماعی، سبب می‌شود گرد آوردن جزئیات مشکافانه مطلوب شما شود. مثلاً گریه‌ای تنها، دوچرخه‌ای در حال گذر، منظره‌ای که از پشت پنجره پدیداست: من احساس می‌کنم می‌توانم از طریق این جزئیات کوچک با دنیا پیوند برقرار نمایم. به معنای دیگر، من با سرهم کردن لحظه‌هایی که دیگر کارگردانان حذف می‌کنند فیلم می‌سازم.»

همانطور که کیارستمی می‌گوید، هیچ دایناسور یا موجود بیگانه، انفجارات عظیم و تیراندازی‌های نمایشی در هر ۵ دقیقه فیلم‌های او دیده نمی‌شود. مناظری از زندگی روزانه روی پرده ظاهر می‌شود. با این حال این مناظر با چنان حساسیت ظریف و نافذی نقش زده شده‌اند که بر همه فیلم‌های هالیوودی پرخرجی که با بی‌خیالی پول بروی پرده سینما می‌ریزند برتری دارد.

«من وقت زیادی را صرف پیدا کردن مکان مناسب می‌کنم. حتی نور از اهمیت بیشتری برخوردار است. بیشتر قسمت‌های این فیلم در ساعات اولیه صبح و بین ساعت‌های ۳ تا ۵ بعداز ظهر فیلم‌برداری شد. ما فقط حدود چهار ساعت از روز را فیلم می‌گرفتیم. بنابراین





است. شاید به نظر بعضی‌ها این صحنه ضروری نباشد، اما با این وجود، این تصویر روشن در خاطره انسان می‌ماند. ■ «چنین صحنه مشابهی در فیلم قبلی‌ام، کلوز آپ نیز وجود دارد. نمی‌دانم چرا اثری که از عبور هواپیما در آسمان برجای می‌ماند، به نظرم آمیزه‌ای از طبیعت و تکنولوژی است. دیدن آن، همیشه تأثیری عجیب در من بجای می‌گذارد. به نظر شما هواپیمایی که در آسمان آبی پرواز می‌کند همانند یک فرشته نیست؟»

■ دیلی اکسپرس، نوامبر ۱۹۹۷ نوشته: ماکوتو شینوزاکی

دوربین می‌تواند فقط یک سطح این جعبه را به تصویر بکشد. در حالیکه سه طرف باقیمانده نیز صداهای مختلفی ایجاد می‌کنند. فقط هنگامیکه تمامی این صداها بطور مناسب ضبط نشوند، یک تصویر ساده در سینما می‌شکند. دنیایی که با انتخاب همراه با وسواس صدا و نور به تصویر کشیده شده است، به هیچ روی فرمان‌بردار رنج روحی بازیگر اصلی نیست. بطور مثال در نیمه دوم فیلم، صحنه‌ای است که در آن، این شخصیت ناگهان به هواپیمایی می‌نگرد که در آسمان بعد از ظهر در حال پرواز

خود فیلم‌برداری وقت زیادی گرفت. صدا نیز به اندازه تصویر و در مواردی حتی بیش از آن اهمیت دارد. حتی حالا هم من اغلب از تپه‌ای بالا می‌روم، چشمانم را می‌بندم و به دقت گوش می‌دهم. قار-قار کلاغ‌ها، صدای پارس سگ‌ها در دور دست، سر و صدای خیلی دور ترافیک تهران با هم می‌آمیزند و آهنگی در هم تافته را می‌سازند. به نظر من، صداها حتی پیش از تصاویر حس تخیل انسان را برمی‌انگیزند. هنگامیکه نسخه ادیت نشده فیلم‌ها (rush) برای مثال فرض کنید که یک جعبه مربع شکل داریم.



## هشتمین روز

فرانسه - بلژیک (۱۹۹۶)

کارگردان: ژان کوون دورمل

نویسندگان فیلمنامه: رنو آلساد، دیدیه دونک، ژ.ی.

دورمل، لورت ون برگن

بازیگران: دانیل اوتوی، پاسکال دوکن، میومیو

رنگی - ۱۱۸ دقیقه

\* برنده جایزه بهترین بازیگر نقش اول مرد جشنواره

کن ۱۹۹۶

می‌خواستم تضادهای موجود دو دنیای متفاوت را در این فیلم به تصویر بکشم. دنیایی که ظاهراً دنیایی معمولی است و دنیای دیگری که می‌تواند معمولی نباشد. می‌خواستم ببینم در یک دنیای غیر معمولی چه چیزی جریان دارد که در دنیای ما نیست. می‌خواستم آن دنیایی را نشان دهم که به نظر او دوست داشتنی نمی‌آید. نوعی دیگر از ادراک. نوعی نگرش متفاوت نسبت به کهنکشانیه که تنوع و گوناگونیش قدرت عشق ورزیدن در انسان را به اوج می‌رساند...

■ ژان کوون دورمل

یک جوان عقب مانده (پاسکال دوکن) پس از مرگ مادرش به یک آسایشگاه روانی برده می‌شود. او برای

یافتن خواهرش آسایشگاه را ترک می‌کند و در جریان سفرش با یک کارمند بانک (دانیل اوتوی) آشنا می‌شود. این مرد که از روزمرگی و خانوادهاش - همسر و دو فرزندش - به ستوه آمده در این سفر همراه جوان می‌شود. مرد برابر جوان به بهبودی زندگی‌اش بی‌میل و تصمیم می‌گیرد در جستجوی بی‌حاصل او بدنبال خواهرش کنار وی باشد.





### آخرین مرد ایستاده

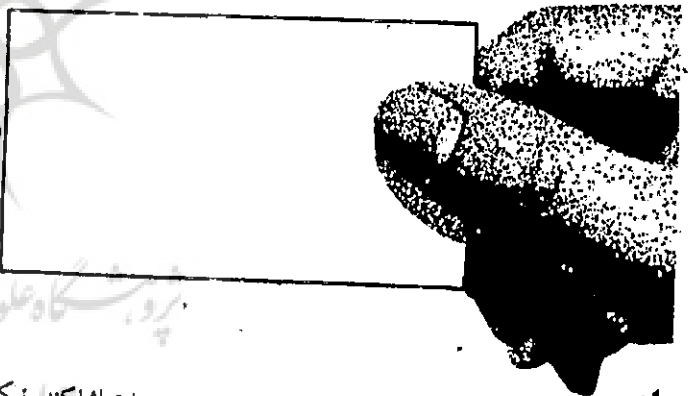
آمریکا - ۱۹۹۶

نویسنده فیلمنامه و کارگردان: والتر هیل  
 \* بر اساس داستانی نوشته ریوزو کیوکو شیماو آکیرو کوروساوا  
 مدیر فیلمبرداری: لوید آمون  
 تدوین: فریمن دیویس  
 موسیقی: رای کودر

استخدام «فردو» درمی آید. شهر در دست «دویل» و «فردو» است که هر دو در کار قاچاق و فروش مشروبات فعالیت می کنند و با گروهایی که تشکیل داده اند عملاً بر شهر حکومت می کنند.  
 جان در سرقت محموله ای که متعلق به «دویل» است به «فردو» یاری می رساند و سپس به استخدام «دویل» درمی آید و به همین ترتیب به انواع حيله و ترفند با هر دو گروه درمی افتد تا اینکه در انتهای فیلم هر دو را از بین برده و شهر را ترک می کند.

بازیگران: بروس ویلیس، کریستوفر والکن، الکساندرا پاورس، دیوید پاتریک کلی، ویلیام ساندرسن، کارینا لومبارد، بروس درن، کن جنکینز  
 رنگی - ۱۰۱ دقیقه

اوایل دهه ۳۰ میلادی، شهر جریکو تگزاس غربی مرد آواره ای به نام «جان اسمیت» وارد شهر می شود. یکی از نوجوهای «دویل» (از کله گنده های شهر)، با او درگیر شده و توسط جان کشته می شود. رقیب «دویل» «فردو» استروتری نام دارد و با کاری که جان انجام داده به



### بازی

آمریکا - ۱۹۹۷

کارگردان: دیوید فینچر، نویسندگان فیلمنامه: جان برانکاتو، مایکل فریس  
 مدیر فیلمبرداری: هریس ساویدس  
 تدوین: جیمز هیگود  
 موسیقی: هاوارد شور

پروژه سگاد علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

را تماشا کنند. نیکلاس اینک به مرز ۴۸ سالگی، سنی که پدرش مرده رسیده است. برادر او کنراد که به راه خلاف کشیده شده و معتاد به انواع مواد مخدر است، پس از غیبتی چند ساله، به سراغش می آید و دعوتنامه ای برای رفتن به مؤسسه ای تفریحی به او می دهد. نیکلاس که کنجکاوی اش جلب شده است به این محل می رود و درگیر ماجراهایی می شود که زندگی اش را زیر و رو می کند. سرانجام بی پول و سرگردان از آمریکای لاتین سر در می آورد.

فیلم درباره میلیاردری بنام نیکلاس وان ارنن (داگلاس) است که با قرار گرفتن در موقعیت خطرناکی که معمولاً میلیاردها در آن قرار نمی گیرند که از آن بقدر کافی لذت ببرند. از کسالتی که ثروتش به وی تحمیل کرده است بیرون می آید.

فیلم مفهومی فریبنده دارد اما، کشش احساسی یا منطقی کافی ایجاد نمی کند و با سبکی نسبتاً غیرطبیعی خاتمه می یابد. شرکت امریکایی پلی گرام که اولین توزیع کننده فیلم بوده است می تواند انتظار نمایشی قابل اطمینان اما نه خیلی غیرعادی از فیلم را داشته باشد.

بازیگران: مایکل داگلاس، شون پن، دیورا کارا اونگر، جیمز ربهورن، پیتر دونات، کارول بیکر، آرمین مولر اشتال  
 رنگی - ۱۲۸ دقیقه

سرمایه داری به نام نیکلاس وان اورتس، ساکن سان فرانسیسکو غرق در تجارت و بازار، از همسرش جدا شده و تنها زندگی می کند. او از اجتماع گریزان است و ترجیح می دهد در خانه مجلش تنها غذا بخورد و حتی در روز تولدش هم گزارش های اقتصادی و مالی شبکه سی.ان.ان

توزیع کنندگان خارجی ممکن است با استفاده از قدرت ستارگان و حال و هوای فیلم، پول خوبی از آن درآورند. علائق انسانی فیلم در گذشته وان ارنن ریشه دارد. وی که از همسرش جدا شده است، خاطرات خودکشی پدرش او را عذاب می دهد و از اداره حرفه خانوادگی اش کسل شده است. محتاطانه، پیشنهاد برادر خود کنراد را (پن) که سایه تنگ خانواده است برای «بازی» می پذیرد. اما ظاهراً نیکلاس بخاطر زندگی و ثروتش می چنگد. اینکه عدم قطعیتی که نیکلاس و بیننده در آن قرار می گیرند واقعی است یا فقط قسمتی از بازی است و اینکه کریستین (آنگر) واقعاً به چه کسی علاقمند است، فقط تا بخشی از فیلم گیراست. اما خیلی زود این حيله کسمرنگ می شود و هنگامیکه در انتهای بازی نیکلاس فقط کمی امیدوارتر از ابتدای فیلم است، جنبه انسانی فیلم نیز نسبتاً کسمرنگ می شود. بزرگترین سرمایه فیلم ظاهر آن است: اگر چه مناظر لس آنجلس ممکن است پیش از حد برای همه آشنا باشد. اما فیلمبرداری با حال و هوای زیبایی شناختی و احساسی از آن همیشه تأثیرگذار است.

از هفته نامه اسکریین





## والتر هیل

والتر هیل کارگردان ۵۵ ساله هالیوود، هم اکنون یکی از موفقترین فیلمسازان معاصر محسوب می‌شود. وی کارش را با نوشتن فیلمنامه «این فرار مرگبار» آغاز کرد و از آن به بعد به موقعیتهایی بزرگ دست یافته است. تعدادی از فیلمهایش عبارتند از: بی‌خیالی از نوع جنوبی، ۴۸ ساعت،

خیابانهای آتش، تقاطع‌ها، جانی خوشگله، تعدی، جرایم: اسطوره آمریکایی، بیل وحشی.

## حرفهای والتر هیل درباره فیلمش:

استودیوی سازنده پیشنهاد کار بر اساس یک نمونه از

فیلمهای سامورایی به نام یوجیمبو را ارایه کرد و من در پاسخ گفتم: آیا می‌دانید سایه کوروساوا چقدر بلند است؟ فیلمها من حالتی از وسترن را دارند. قهرمانها درگیر حوادثی می‌شوند و باید دریابند چگونه از آن حادثه جان سالم به در برند، آن هم بدون کمکی از خارج و افراد پلیس ... معمولاً موضوع جدیدی در سینما وجود ندارد و فکر می‌کنم آدم باید بین دوباره‌سازی و منظم کردن تصمیم بگیرد.

## پیش

از مجموعه «کودکان سرزمین ایران»  
ایران (۱۳۷۶)  
نویسنده و کارگردان: ناصر تقوایی  
فیلمبردار: مرتضی پورصمدی

تدوین: عباس گنجوی  
صدا بردار: مهدی دارابی  
۴۶ دقیقه

پیش یعنی شاخه برگ نخل و نخل همان درخت خرما است و مجموعه نخلهای ایران وسیع‌ترین مجموعه

نخلستانی در جهان است. هنر مردمی که در این نخلستان‌ها زندگی می‌کنند بافتن حصیر است. یک هنر ساده، زیبا و کهن، اما متأسفانه یادوام کم. این فیلم در روستای بهشتی از توابع میناب فیلمبرداری شده و نمایش یک روز از زندگی این مردم است.

## ماریان

جمهوری چک - ۱۹۹۶

کارگردان: پتر واکلاو  
فیلمنامه: پتر واکلاو - یان سیکل  
مدیر فیلمبرداری: استفان کوسرا  
تدوین: الویس فیسارک  
موسیقی: جیری واکلاو  
بازیگران: رادک هولوب، یارو سلاو، لودمیلا کروکوا، زاجیکوا، گری گارو  
رنگی - ۳۵ میلیمتری

## ماریان

در طول تاریخ، مردم رومانی، که بیشتر آنان را به نام کولی می‌شناسند، در معرض تحقیر و اذیت و آزار بوده‌اند. حتی امروز نیز، مورد تبعیض واقع می‌شوند و با آنان رفتار انسانی نمی‌شود. ماریان، شخصیت گبرای ارائه شده توسط کارگردان چک، پتر واکلاو، قصه‌پسری کولی است که قربانی تعصبات ضد فرهنگ خود می‌شود و عمری را در اسارت بسر می‌برد. ابتدا در یک یتیمخانه و بعدها در مؤسسات کیفری.

در سن ۳ سالگی، وقتی مادرش به غیر مسئول بودن و ناتوانی در بزرگ نمودن وی محکوم می‌گردد، ماریان تحت سرپرستی دولت قرار می‌گیرد. او نمی‌تواند به زبان

چک حرف بزند و هیچ تصویری از بهداشت شخصی ندارد. بنابراین، به این دلیل که «نقایص ارثی در نژاد وی ذاتی است» در ردیف عقب‌ماندگان ذهنی قرار می‌گیرد و به این ترتیب چرخه وحشت، سوء استفاده، سرکشی و جیس آغاز می‌شود و سراسر زندگی‌اش را فرا می‌گیرد. ماریان وحشیانه در دنیایی بزرگ می‌شود که برخورد آن با وی یا بی‌اعتنایی است و یا خصومت. پیش‌بینی سرنوشت وی بطور غمناکی روشن است: او بزرگ می‌شود تا به یک جنایتکار بدل شود. ماریان سعی می‌کند امید خود را به آدمهای دیگر حفظ کند، اما در ایجاد هر ارتباط دیرپایی ناتوان است. آیا، در سن ۲۲ سالگی قادر است با این تنهایی دوام آورد؟ می‌تواند از تلخی‌ای که هستی وی را تهدید می‌کند بگریزد؟

واکلاو شخصیتها، فضا و داستانی با یقین و مهارت یک کهنه کار خلق می‌کند. وی از چهره گویای هنرپیشگان خود - که همگی غیرحرفه‌ای هستند - استفاده می‌کند تا آینده بی‌رحم و زیبایی شگرف را با قدرت نمایش دهد. واکلاو، قصه‌اش را با باور و چشم‌انداز زیباگرایانه می‌آمیزد و این کار به قدرت جسارت آمیز آن می‌افزاید.





**پیمان**

محصول بلژیک - فرانسه - تونس - لوکزامبورگ  
 ۱۹۹۶ - ۹۳ دقیقه  
 کارگردانان: لوک - ژان پیر داردن  
 فیلمنامه: لوک - ژان پیر داردن  
 تدوین: ماری هلن دوزو  
 موسیقی: ژان ماری بیلی - دنیس مویانگا  
 تهیه کنندگان: لوک داردن - هاسن دالدل  
 مدیر فیلمبرداری: آلن مارکون  
 بازیگران: جر رینپر، اولیور گورمت، آسیتا اودراگو، رابین اودراگو

ایگور نوجوانی افسرده و متعصب است که در کار هست قاچاق غیرقانونی کارگران به پدرش کمک می‌کند. او کارش را انجام می‌دهد بدون اینکه از خود چیزی بپرسد. تا اینکه کارگری اهل مالی، در حالی در آشوش وی جان می‌سپارد که با التماس از وی می‌خواهد از همسر و فرزندش مراقبت کند. ایگور به او قول این کار را می‌دهد. اما برای انجام این تعهد، باید در مقابل پدرش بایستد، پدری که می‌خواهد به هر قیمتی شده از دست این زن خلاص شود. نویسندگان این اثر سیاه، دو برادر هستند، لوک و ژان پیر داردن، متولد روستای کوچک والون در بلژیک، که حین کار بر روی فیلم‌هایی درباره عدالت اجتماعی، حرفه خود را آموختند.

پیمان یک اثر ناتورالیستی (طبیعت‌گرایانه) است که با واقعیت سروکار دارد. این دو فیلم‌ساز بهتر از هر کس دیگری می‌دانند که چطور زندگی این مردم محروم را توصیف کنند. مردمی که وطن خود را به امید یافتن آینده‌ای بهتر ترک می‌کنند و نهایت کارشان به خانه‌های یغما زده ختم می‌شود و کاملاً تحت اختیار سوداگران برده قرار می‌گیرند، سوداگرانی که مقلدان دون پایه جوامع غربی هستند. آنها بطور علنی، جنبه معاصر، جامعه‌ی غاری از همبستگی که در آن کاپیتالیسم بی‌انصاف راه حرد را فاتحانه به جلو می‌گشاید، تقبیح می‌نمایند.

با این حال، آنها کورسویی از امید را به نمایش می‌گذارند و با یافتن راهی برای عمل به پیمان خود است که ایگور به یک انسان تبدیل می‌شود.

ایگور پسر پانزده ساله‌ای است که به پدرش در اداره یک شبکه قاچاق کارگران مهاجر در بلژیک کمک می‌کند. او شیوه کار پدرش را مورد سؤال قرار نمی‌دهد تا اینکه یک روز، وقتی او پدرش. حیدو یک مهاجر افریقایی را درمانده رها می‌کند تا بمیرد، «بی‌گناهی‌اش» ناگهان از دست می‌رود. حیدو ایگور را وادار می‌کند تا از همسرش آستیا و پدرش مراقبت کند. وقتی ایگور از مقاصد پدرش آگاه می‌شود با آستیا که از مرگ شوهرش بی‌خبر است فرار می‌کند. این آغاز بیداری تدریجی آگاهی اخلاقی در ایگور است. او باید به پدرش «خیانت» کند و دچار برخوردها و تضادهای اخلاقی شود تا شأن انسانی خود را بیابد.

**لوک و ژان پیر داردن**

برادران داردن اهل بلژیک از سال ۱۹۷۵ با هم کار می‌کنند. ژان پیر متولد ۱۹۵۱، فارغ التحصیل رشته بازیگری است و لوک متولد ۱۹۵۴، فلسفه خوانده است. آنها شرکت تولید فیلم درایوز (Derives) را اداره می‌کنند که تا امروز ۵۰ فیلم مستند تولید کرده است.



**جهنم زار**

کارگردان: استیلوس هارا لامپوپولوس  
 فیلمنامه: استیلوس هارا و تانوس لامپوپولوس  
 و با همکاری ونجلیس پایاداکیس  
 مدیر فیلمبرداری: یانیس وارواریکوس  
 موزیک: پانا یوتیس کالانتزو پولوس  
 تدوین: ایونا اسپیلی پولو  
 بازیگران: جیورگوس موردیانیس (مانوسا)، اوری سوفروینادی (اوانتیا)، پریکلز موستاکیس (فانیس)، نادیا دلیانی (سیتیا)، ماریاتی سوتاکسی (ایرین)، دیمیتریس زوماکیس (جیولیس)، مانوس واکوسیسیس، پانوس کرانیدوتیس (پطریس)

استیلوس کارا لامپوپولوس متولد ۱۹۵۶ آتن است. رشته اقتصاد و فیلمسازی را در یونان فراگرفت و تحصیلات تکمیلی‌اش را در پاریس ادامه داد. وی ناشر مجله Graphi از سال ۱۹۸۸ بوده است.

وی همچنین برای تلویزیون یونان و کانالهای تلویزیونی بین‌المللی فیلمهای مستند ساخته است. فیلمهای وی عبارتند از:  
 روی صفحه خاکی (کوتاه) - ۱۹۸۰  
 گردش Stroll (کوتاه) - ۱۹۸۷  
 وقتی زمان ایستاد - ۱۹۹۳

جهنم اولین فیلم بلند سینمایی وی می‌باشد.

**جهنم**

جستجو برای فردی که ناپدید شده، بهانه‌ای می‌شود تا قهرمان فیلم سفری به شمال را آغاز کند. او سلامت و امنیت دنیای خود، خانه، کار و خانواده خود را رها می‌کند و هبوط به دنیایی دیگر - دنیایی ناشناخته و نامعلوم را آغاز می‌کند. به این ترتیب، هبوط نمادین به درون جهنم، دیدار پیشگوی مرگ Ephyra، حدود را مشخص می‌کند و حضور دو جانبه جهنم را در فیلم نشان می‌دهد. از یکسو، سفر به درون دنیای درونی انسان - احتیاط و نگاه به قهقرا در مسیر زندگی‌اش آغاز شده - سقوط به «جهنم وجدان» و از سوی دیگر سفر به دنیایی «دیگرگونه» در فضایی تاریخی که به دلیل وقوع تغییرات اجتماعی غیرمنتظره در کشورهای بالکان همواره دچار دگرگونی و تغییر است. داستان اوانتیا، که همانند Alcestes دیگر، بجای همسرش Admetus به جهنم هبوط می‌کند، بر ترازوی «Ethos» تأکید دارد.

حسن فداکاری اوانتیا بیدار می‌شود و درسی به مانوس می‌دهد. به این ترتیب او را به تلاشی داوطلبانه برای آگاهی از محدودیت‌های خود و می‌دارد. تلاشی در جهت تزکیه نفس و دلجویی.

**وزن پنبه**

کارگردان: سوباشا اگراوال  
 فیلمنامه: سوباشا اگراوال، ویجی بوب  
 مدیر فیلمبرداری: ماهش چاندرا  
 موزیک: کی. نارایان  
 تدوین: آسیم سینا

سن و سال مانند یک عدل ظاهراً بی‌وزن پنبه است. اما با گذشت زمان، این عدل پنبه مرطوب و مرطوب و مرطوب‌تر می‌شود و خیلی زود آنقدر سنگین شده که همه می‌خواهند آن را به زمین بیاندازند.

وزن پنبه داستان عدلی از پنبه است. کیشاسنا، پیرمرد خردمند و باعزت نفسی است که وقتی درمی‌یابد روابط میان پسرها و عروسهایش خیلی خوب نیست، تصمیم می‌گیرد که دارای خود را میان خانواده تقسیم کند.

از آنجاکه پدر تنها دارای‌ای است که هر برادری با رضایت آن را برای برادران باقی می‌گذارد، کیشاسنا نیز با سخاوت به کوچکترین برادر، رامشاران هدیه می‌شود. رامشاران بسیار شور و اشتیاق دارد که پدرش بازنشستگی همراه با احترامی داشته باشد اما در عین حال، بسیار تحت نفوذ ماهرانه همسرش است.

همسر وی اعتقادات عجیبی دارد. وقتی رامشاران به او می‌گوید هر روز به پدرش یک لیتر شیر بده تا سلامتی‌اش حفظ شود او را قانع می‌کند که یک لیتر شیر غذای یک کشتی‌گیر است و اگر پیرمردی آن را بخورد، معده‌اش را ناراحت می‌کند.

پیرمرد سه نوه دارد که با کارها و شیفته‌هایشان زندگی پیرمرد را آکنده از امید و شادی و گاهی غم می‌کنند.

پس از جدایی خانواده، کیشاسنا، با جوانترین پسرش می‌ماند. اما زندگی آسوده وی زودتر از حد انتظارش پایان می‌گیرد. او نیز باید با عوارض پیری که بی‌توجهی و توهین است روبرو شود.

روزی او را به درون انباری می‌اندازند. او که خود را از خانواده کاملاً جدا می‌بیند، تصمیم می‌گیرد بر تمامی ارتباطات و عواطف خود مهر بزند و دنیا را برای همیشه نفی کند.

آیا می‌تواند این کار را بکند: آیا می‌تواند ارزشهای خود را سرکوب کند و عواطف را در خود بکشد...؟

## یادداشت کارگردان

نگاهی اجمالی

نگاهی اجمالی به جریان سینمای جدید هند، فقط افراط در سکس، خشونت و تنزل ارزشهای اخلاقی و اجتماعی و انسانی را نشان می‌دهد. محور سینمای به اصطلاح غیر قراردادی ما نیز، نمایش منفی‌ای مشکلات اجتماعی و بهره‌برداری از فقر کشور است. تعداد زیادی از فیلمهای غیر قراردادی ما اقتدار انتزاعی هستند که برای مردم عادی قابل فهم نیست و فقط در جوامع ارزشی از آن قدردانی می‌شود. وزن پنبه هیچ یک از عناصر گفته شده ذکر شده را ندارد. فیلم بر اساس عشق و روابط انسانی یک خانواده استوار است. از رنگ و بوی روستایی هندی برخوردار است و به مشکلات واقعی نسل قدیم می‌پردازد سکس، برهنگی و فقر در فیلم جایی ندارد. این فیلم می‌تواند زندگی هر انسانی باشد و همه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. شخصیت و سرنوشت نسل کهنسالی در سراسر جهان مشابه است. همه جا، آنها را نادیده می‌گیرند، به آنها توهین می‌کنند و نفی شان می‌کنند. گویی مانند باری سنگین بر شانه‌های جوان سنگینی می‌کنند.

در هند، هنوز ارزش‌های اجتماعی و اخلاقی باقی است که نسل جوان را به نسل قدیم پیوند می‌دهد.

در ابتدا هر پسر جوانی مشتاقانه والدین پیر خود را می‌پذیرد. اما خیلی زود، این بار سبک را حس می‌کند و می‌خواهد هر چه زودتر از آن خلاص شود. اگرچه مرگ دست خداوند است اما والدین پیر، گاهی به اراده پسر، نوه یا عروسهای خود، هر روز به نوعی می‌میرند. وزن پنبه موضوعی جدی دارد اما سبکی ملایم دارد. شاید بعضی حتی آن را فیلم کم‌دی بدانند. به نظر من برای اینکه بتوان جدیت آن را باور نمود، پوششی از طنز دور آن را گرفته است.

## دهکده رویاها

کارگردان: یواچی هیگاشی  
محصول ۱۹۹۵ - ژاپن

دو برادر دوقلو، هر دو نویسنده کتابهای نقاشی هستند. آخر یک روز تابستانی سیزو برای دیدن برادرش به آلبیه وی می‌رود. این دو هنرمند فرار است بر روی دوران کودکی شان که در روستایی در حومه گذشته است کار کنند. طراحی‌ها ما را با خود به سال ۱۹۴۸، به دهکده‌ای در حومه کوچکی می‌برند. دو قلوها سال سوم هستند. آنها عاشق نقاشی‌اند. اما اهالی بخاطر شیطنت‌هایشان، آنها را بچه‌هایی لوس و بی‌ادب می‌دانند.

آنها به گریه ماهی‌ها در رودخانه چنگ می‌اندازند، در چنگل دنبال پرندگان می‌کنند و ساقه سبزی‌ها را در زمین همسایه له می‌کنند. آنها در تجارب روزمره خود با جنبه‌های گوناگون زندگی آشنا می‌شوند. دلسوزی برای یک همکلاسی فقیر، به خیانت و صدمه‌ای غیر عمدی منجر می‌شود. پسر بچه‌ای غیر زمینی در روستا ظاهر می‌شود، و صدایی اسرارآمیز از اعماق رودخانه به گوش می‌رسد...

## شرح کال کارگردان

یواچی هیگاشی، متولد ۱۹۳۴ واکایاما، فارغ‌التحصیل رشته ادبیات از دانشگاه واسدا می‌باشد. از سال ۱۹۵۴ تا ۶۲ برای شرکت تهیه کننده فیلم، ایوانامی کار و پس از آن، کارش را به عنوان یک فیلمساز مستقل آغاز نمود. در سال ۱۹۶۹ به کار تهیه فیلم پرداخت و اولین فیلم بلند سینمایی‌اش را در سال ۱۹۷۱ کارگردانی کرد. فیلم «پسری بنام ستون سوم» وی در سال ۱۹۷۸ به عنوان بهترین فیلم و بهترین کارگردان از سوی مجله فیلم سینما جامبو (Kinema Junpo) انتخاب شد و از وزارت فرهنگ جایزه تازه واردها را دریافت کرد. فیلم «رودخانه بدون پل وی» ۱۹۹۲، تحسین منتقدین را برانگیخت و جوایز متعددی را بخود اختصاص داد.



## پادشاه نقاب‌ها

محصول هنگ‌کنگ / چین - ۱۹۹۵  
کارگردان و تهیه‌کننده: وو تیان مینگ  
فیلمنامه: وی مینگ لان  
مدیر فیلمبرداری: مو دایوان  
تدوین: هویی یولان  
۱۰۱ دقیقه

پادشاه نقابها، فیلمی فروتنانه اما ماهرانه، درباره یک هنرمند خیابانی و شاگرد وی در چین، بزگشت مطمئن کارگردان قدیمی وو تیان مینگ به صحنه بین‌المللی است. فیلم با فریبندگی نه چندان شیرین، از فضیلت‌های غیرمتعارف پرده سینما مانند بزگشت منشی و انسانیت دفاع می‌کند. داستان که در دوره نامشخصی شبیه دهه ۱۹۲۰ اتفاق می‌افتد، بر محور هنرمند کهنسال دوره گردی به نام ونگ قرار دارد که استاد تکنیک عوض کردن سریع نقاب چهره لهرای سیچوان می‌باشد. همسرش، ۳۰ سال پیش وی را ترک کرده است و او که فقط میمونی به همراه دارد نومیدهانه به دنبال پسر بچه‌ای می‌گردد تا هنرش را به وی منتقل کند. سرنوشت بچه‌ای به نام دوگی را بر سر راه وی قرار می‌دهد و مسیر زندگی‌اش را تغییر می‌دهد...

همانند کار دیگر وو «رودخانه کشف نشده» این فیلم نیز شخصیت‌گراست. فیلم داستانی ساده و بیانی طنزگونه دارد و تقریباً بطور کامل بر ارتباط دو شخصیت اصلی فیلم تکیه دارد. موقعیت اصلی فیلم و کارگردان را با هم قیاس کنیم؛ بخصوص در صحنه‌ای که استاد پیشنهاد پیوستن به یک دسته بازیگران را به منظور حفظ استقلال خود رد می‌کند. در دوره‌ای که تمامی چین را موجی از طمع فرا گرفته است، فیلم لحنی گوشه‌دار و تأثیرگذار دارد.

## پادشاه نقاب‌ها

نوشته: وو تیان مینگ

حدود یک سال قبل، مادام. هان بیژو، مرا برای ساختن فیلم به شادبرادرز معرفی نمود و فیلمنامه‌ای به نام نوه چی لائوزی به من داد. این فیلمنامه مرا تحت تأثیر قرار نداد. اما مادام همان یکبارچه شور و اشتیاق بود و من نیز می‌خواستم فیلمی بسازم و پول در بیاورم. بنابراین قرارداد را امضاء کردم.

فیلمنامه را به دوستانم در پکن نشان دادم. همه آنها گفتند که تیان مینگ باید از نظر مالی واقماً در مضیقه باشد که قصد دارد این فیلم را بسازد. هفت سال از زمان ساخت فیلم چاه قدیمی گذشته بود. احساس می‌کردم مردم چشمشان به من است. از طرفی نمی‌خواستم کار احماقانه‌ای بکنم و یا شادبرادرز را بد جلوه دهم. بنابراین آقای وی

مینگ لان، یک نابغه محافل تئاتری چین را دعوت نمود تا فیلمنامه را از نو بنویسد و به این ترتیب پادشاه چهره‌ها را ساختم. پادشاه چهره‌ها پس از جهت دادن دوباره ذهنم خلق شده. قبلاً من متفعل بودم اما حالا حرفی برای گفتن دارم و فعال شده‌ام.

اصلاحات دهه ۸۰ سینمای چین را نجات داد. ما با همکاری گروهی از فیلمسازان جوان و میانسال، با چنگ و دندان، دوره طلایی دیگری در سینمای چین خلق کردیم. در سال ۱۹۸۹ بنا به دعوتی به ایالت متحده رفتم و ۵ سال آنجا ماندم. ۵ سال از آرامش و سکوت آنجا لذت بردم. با دیدن فیلمهای آمریکایی و مراسم اسکار احساسات گوناگونی سراسر وجودم را فرا می‌گرفت. شاید لازم باشد در سفر زندگی در کودالی بیفتید، جاییکه مردم شما را حقیر بشمارند، درباره شما حرف بزنند. تنهایی را تحمل کنید، و از شکست‌ها رنج ببرید تا حقیقت زندگی را تجربه کنید و به ارزش علائق واقعی پی ببرید. اگر تفاهم، اعتماد و عشقی در کار نباشد و اگر همه آنچه که باقی ماده است، دروغ و دسیسه باشد زندگی ارزش زیستن ندارد.

ما مردم چین به احترام به چیزهایی از قبیل اخلاقیات، وحدت، تربیت، و روابط انسانی پای بندیم. اما این روزها وقتی پول حاکم است حرص و طمع شایسته است، اخلاق جایی ندارد.

در دورانی این چنین، مأمورین آدمهایی که وجدان اجتماعی دارند، دفاع و حمایت از «غمخواری با دیگران است و من نیز به همین علت، این فیلم را ساختم.

## وو تیان مینگ

متولد ۱۹۳۹ است. در سال ۱۹۷۶ دوره کارگردانی پیشرفته را در آکادمی فیلم پکن گذراند. بعدها به استودیوی فیلم Xian بازگشت و به عنوان دستیار کارگردان مشغول کار شد سپس به مدت ۳ سال جانشین کارگردان استودیو گردید. در سال ۱۹۷۹ در کارگردانی فیلم «طنین زندگی» با تانگ ونجی همکاری نمود. پس از موفقیت فیلم زندگی به عنوان رئیس استودیوی Xian برگزیده شد و تعدادی از تازه فارغ‌التحصیلان آکادمی فیلم پکن را استخدام نمود که بعدها به عنوان فیلمسازان نسل پنجم معروف شدند. وو در طی در لوس آنجلس اقامتگزید. در سال ۱۹۹۴ به چین بازگشت. پادشاه نقابها اولین فیلم وی پس از یک وقفه هشت ساله بود. دیگر فیلمهای وی عبارتند از:

ارتباطات - ۱۹۸۰

رودخانه کشف نشده - ۱۹۸۳

زندگی - ۱۹۸۲

چاه قدیمی - ۱۹۸۷